

■ **سماه‌صادق**

در سالیان اخیر بحث و فحص پیرامون زمینه‌های ظهور رضاخان، بازاری گرم یافته است. گفت و شنود پرنتکته‌ای که هم‌اینک به شما تقدیم می‌شود نیز در بازار کای همین نکته و به‌طور مشخص میزان و چگونگی دخالت دولت انگلیس در ظهور رضاخان انجام گرفته است. با سیاس از محقق ارجمند جناب دکتر موسی فقیه‌حانی که ساعتی با ما به گفت‌وگو نشستند.

■ ■ ■

در سال‌های اخیر سلطنت‌طلبان تلاش کرده‌اند با طرح داستان‌ها و شایعات مختلف به‌نوعی چهره رضاخان را تطهیر کنند. به عنوان مثال گفته می‌شود غیر از خاطرات آبرونساید هیچ سندی مبنی بر دخالت دولت انگلیس در کودتای ۱۲۹۹ و به قدرت رسیدن رضاخان، وجود ندارد. این مطلب تا چه اندازه به حقیقت نزدیک است؟

بسم الله الرحمن الرحیم، برای اینکه بتوانیم به تصویر روشنی از اتفاقاتی که در سال ۱۲۹۹ در کشور ما افتاد برسیم، باید شرایط ایران و فضای منطقه را به‌درستی بررسی و بر اساس آن قضاوت کنیم. قبل از اینکه در این باره صحبت کنیم که اصلاً سندی وجود دارد یا نه که تازه باید خود سند هم به‌درستی تعریف شود که منظور از سند چیست و مانتظر چه سندی هستیم که رو شود و بر اساس آن بگوییم کودتا توسط انگلیسی‌ها صورت گرفته یا نگرفته است، آنچه باید در خصوص شرایط ایران عرض کنم این است که متأسفانه نفوذ بیگانگان در ایران در دوره قاجار به شکل گسترده‌ای رخ داد. چه ما موفق قاجار باشیم، چه مخالف آن، چه به تئوری توطئه اعتقاد داشته باشیم، چه آن را توهم بدانیم، در هر صورت در اغلب منابع و اسناد این واقعیت وجود دارد که انگلیسی‌ها و روس‌ها در ایران نفوذ گسترده‌ای پیدا کرده بودند.

غیر از مکاتباتی که بین خود مقامات انگلیسی یا سایر سفارتخانه‌ها در ایران رد و بدل شده و موجود است و نیز اسنادی که از رجال ایرانی مشاهده کرده‌ایم، سندی هست که ناصرالدین‌شاه از خودش به‌جا گذاشته و در آن به این نکته اشاره می‌کند که «روس و انگلیس، ایران را استقلال ساقط کرده‌اند. ما امروز حتی با مونه‌نگرو، بلغارستان، مجارستان و ایتالیا هم قابل مقایسه نیستیم. این کشورها تازه استقلال پیدا کرده‌اند و قبلاً بخشی از امپراتوری عثمانی بودند و ایران با سابقه چند هزار ساله از جهت استقلال از اینها هم پست‌تر است.» بعد می‌نویسد «می‌خواهم بروم و در جنوب ایران یک‌سری اقدامات عمرانی انجام بدهم، انگلیسی‌ها نمی‌گذارند. می‌خواهم بروم در شمال کاری کنم، روس‌ها نمی‌گذارند.»

این سند مربوط به چه سالی می‌شود؟

اواسط دوره ناصرالدین‌شاه و چند بسیار گویایی است. هر چند بعد از سلطنت ناصرالدین‌شاه وضع به مراتب بدتر بوده و تقریباً هیچ کاری در ایران بدون دخالت انگلیس و روس انجام نمی‌شده است. در ماجرای مشروطه روس‌ها ژست ضدشروطه داشتند و انگلیسی‌ها ژست طرفدار مشروطه، ولی هر دو در سال ۱۹۰۷ با هم به توافق رسیدند که ایران را تقسیم نکند و این حکایت از یک‌سری معاملات پشت پرده داشت که دو کشور برای یک کشور مستقل نگرفتن، لذا باید این دو کشور قدرت و نفوذی در ایران داشته باشند که بتوانند برای تقسیم آن تصمیم بگیرند. البته بعدها که در سال ۱۹۰۸ نفت در ایران کشف شد، قرارداد ۱۹۰۷ یک مقدار تحت‌الشعاع قرار گرفت و عامل جدیدی بر جدیت‌های ایران اضافه شد. در سال ۱۹۱۵ یک سال پس از وقوع جنگ جهانی اول که ایران توسط روس و انگلیس اشغال شده بود، اینها قرارداد دیگری می‌بندند و ایران را به دو قسمت تقسیم می‌کنند. در این تقسیم‌بندی جنوب و جنوب‌شرقی و جنوب‌غربی ایران را انگلیسی‌ها با تمام منابع آن می‌بردند و روس‌ها شمال و شمال‌شرقی و شمال‌غربی ایران را با تمام منابع آن.

گویا قرار بوده در پایان جنگ جهانی اول ایرانی وجود نداشته باشد؟

بله. این مسئله را قرارداد ۱۹۱۵ می‌گوید که نه توهم است و نه اسیر شدن در تئوری توطئه. قرار بود ایرانی وجود نداشته باشد. اما در سال ۱۹۱۷ خود روسیه دچار انقلاب درونی و بلشویکی یا کمونیستی می‌شود و انگلیسی‌ها که قبلاً باید منافع رقیب را هم در نظر می‌گرفتند، در ایران بی‌رقیب می‌شوند. همین امر سبب می‌شود به سمت مستعمره کردن ایران بروند و قرارداد ۱۹۱۹ را ببندند. همه اینها حکایت از آن دارد که این دو قدرت در ایران دست برتر را داشتند و حاکمیت قاجار به‌واسطه نفوذی که در آن صورت گرفته بود، عملاً آلت دست بیگانگان شده بود یا نمی‌توانست در مقابل زیاده‌خواهی‌های آنها از خودش جدیت نشان بدهد. البته در بعضی از مقاطع عکس‌العمل‌هایی می‌بینیم، ولی مردم، عکس‌العمل روحانیت و بدنه اجتماعی و البته شرایط بین‌المللی هستند که به حفظ استقلال ایران کمک می‌کنند، و گرنه حاکمان قاجاری به‌شدت اسیر دست روس‌ها و انگلیسی‌ها هستند.

اما برخلاف شما عده‌ای جمله آقای زیباکلام اعتقادی به دخالت انگلیسی‌ها در امور ایران بخصوص در ماجرای کودتای ۱۲۹۹ ندارند و در این مورد به گفته سفیر وقت انگلستان اکتفا می‌کنند؟

ببینید با وجود آنکه در آن دوره انگلیسی‌ها در ایران همه‌کاره بودند، منتها خود انگلستان در گیر یک‌سری تغییر و تحولات بود که اگر ما ماهیت این تحولات حاکمیتی انگلستان را در ک نکنیم، نخواهیم توانست دلیل بی‌خبری یا نظاهر به بی‌خبری سفیر انگلستان را در ایران در آن مقطع بفهمیم. حاکمیت انگلستان را در این مقطع می‌توان به دو جناح شاخص تقسیم‌بندی کرد.

۱- جناح امپریالیست که شامل لرد کرزن (وزیر امور خارجه) و اتباع او می‌شود. نورمن هم جزو اتباع لرد کرزن است که به ایران فرستاده شد.

۲- جناح صهیونیست که شامل اشخاصی نظیر بالفور



«انگلستان، ظهور رضاخان و مروری بر اسناد و علائم تاریخی»

در گفت‌وشنود با دکتر موسی فقیه‌حانی

کودتای انگلیسی توسط جناحی انجام شد که استعمار را کم‌هزینه می‌خواست

بسیارند. اینها در قرارداد سال ۱۹۱۹ تکلیف کرده بودند که باید از خرمشهر یا یکی از بنادر جنوبی که منشأ انگلستان بود، راه‌آهنی کشیده شود و از لرستان عبور کند که نهایتاً همان راه‌آهن دوره رضاخان شد. هرچند انگلیسی‌ها خیلی رعایت ظواهر را می‌کردند که نام مستعمره بر ایران گذاشته نشود، ولی عملاً انگلستان مستعمره آنها بود. البته مدعی بودند این یک توافق دو جانبه بین ما و کشور ایران است و غرب آسیا، ایران و جایگاه جهانی برتانیا یا یکدیگر اختلاف داشتند. لرد کرزن در خاطرات پنج سال آخر زندگی‌اش که اتفاقاً مهم‌ترین خاطراتش هم هست به جریان صهیونیستی در انگلستان اشاره می‌کند و می‌گوید «جریان حرامزاده‌ای دارد در حاکمیت انگلستان رشد و نفوذ می‌کند و تمام مناصب را می‌گیرد.» بعد به عنوان مصداق به معاون خودش بالفور اشاره می‌کند و می‌گوید «معاون من است و وابسته به همان جناح حرامزاده یا صهیونیستی است اعلامیه‌ای صادر کرده که من اصلاً در جریانش نیستم.» در واقع این همان اعلامیه معروف بالفور است که عرب‌ها از آن به عنوان وعده بالفور می‌کنند. اعلامیه بالفور مینا و منشأ تشکیل رژیم صهیونیستی در منطقه شد.

یعنی دلیل بی‌خبری لرد کرزن از کودتا اختلافات و رقابت‌های این دو جناح است؟

این دو جناح بر سر همه مسائل، از جمله خاورمیانه یا غرب آسیا، ایران و جایگاه جهانی برتانیا یا یکدیگر اختلاف داشتند. لرد کرزن در خاطرات پنج سال آخر زندگی‌اش که اتفاقاً مهم‌ترین خاطراتش هم هست به جریان صهیونیستی در انگلستان اشاره می‌کند و می‌گوید «جریان حرامزاده‌ای دارد در حاکمیت انگلستان رشد و نفوذ می‌کند و تمام مناصب را می‌گیرد.» بعد به عنوان مصداق به معاون خودش بالفور اشاره می‌کند و می‌گوید «معاون من است و وابسته به همان جناح حرامزاده یا صهیونیستی است اعلامیه‌ای صادر کرده که من اصلاً در جریانش نیستم.» در واقع این همان اعلامیه معروف بالفور است که عرب‌ها از آن به عنوان وعده بالفور می‌کنند. اعلامیه بالفور مینا و منشأ تشکیل رژیم صهیونیستی در منطقه شد.

مگر هدف هر دو جناح حاکم در انگلستان مستعمره کردن ایران نبود؟
بعد از انقلاب بلشویکی در روسیه فرصت طلایی برای انگلستان به وجود آمد و هر دو جناح به تکیاو افتادند ولی جناح امپریالیست به دنبال آن بود که با قرارداد ۱۹۱۹ ایران را مستعمره کند اما جناح صهیونیست افکار دیگری در سر داشت و معتقد بود روش‌های امپریالیستی دیگر پاسخگو نیستند و هر پنه‌های گراف امی و سیاسی را برای انگلستان به وجود می‌آورد.

منظورشان از صرف هزینه‌های مالی گزاف چه بود؟
منظور از هزینه‌های گزاف مالی این است که دولت انگلستان در قالب قرارداد ۱۹۱۹ مکلف شده بود به ایران مبلغ ۲ میلیون پوند بدهد و در انجام یک‌سری زیرساخت‌ها به ایران کمک کند. یک‌سری اقدامات را هم شروع کردند، از جمله اصلاح وضعیت مالی ایران. پول هم خرج می‌کردند که بخشی از آن صرف رشوه و بخششی هم صرف بعضی از اقدامات می‌شد. اینکه مثلاً یک ارتش متشکل و یک قشون نوین



محمود اسمیت

وزن دخالت‌های انگلیس را پایین می‌آورد، ولی عاقبت از فحوائ کلامش می‌شود فهمید که او هم اعتراف دارد به اینکه در ایران نمی‌شد کاری کرد، غیر از اینکه این دو دولت و بعد از ۱۹۱۷ دولت انگلستان در آن مداخله نداشته باشد. حتی فروغی که قبل از کودتا در مدرسه علوم سیاسی تدریس می‌کند در بحث رابطه ایران و انگلستان از شاگردانش می‌پرسد: «آیا تا به حال سرداری دیده‌اید؟ - سرداری بلندی بود که مقامات می‌پوشیدند- آیا تا به حال دیده‌اید در آستین سرداری دست نباشد، اما تکان بخورد و حیاتی داشته باشد؟ ایران به مثابه آن سرداری‌ای است که اگر دست انگلستان در آستینش نباشد، تکان و حیاتی ندارد.» استاد دیگر همین مدرسه آقای ولی‌الله نصر نیز گفته است «چچه‌ها! آیا تا به حال خزه دیده‌اید؟ خزه برای اینکه رشد کند باید حتماً به دیوار تکیه بدهد و بالا بیاید. مثال ایران مثال خزه‌ای است که اگر دیوار انگلستان نباشد و به آن تکیه ندهد، حیاتی نخواهد داشت و رشد نخواهد کرد.»

تفاوت رویکرد لرد کرزن با جناح صهیونیسم در مسئله ایران موجب مخالفت وی با کودتا می‌شود؟

لرد کرزن خودش طرفدار کودتا نبود، منتها چون وزیر خارجه است پس از کودتا با قدرت و حدّث و شدت از سیاست‌های انگلستان در ایران حمایت می‌کند. البته در خود انگلستان هم همه کاملاً در جریان کارهایی که دولت می‌کرد، نبودند به طوری که در ۱۴ می ۱۹۲۴ یعنی ۲۶ اردیبهشت ۱۳۰۳ بعد از شکست جمهوری خواهی تا به سلطنت رسیدن رضاخان، لرد لاوینگتون داداشتری را تسلیم و از دولت اعلیحضرت پادشاهی انگلستان خواستار شد گزارش بدهد که در ایران چه خبر است؟ لاوینگتون در مجلس لرها می‌گوید: «لردهای معظم! اکنون سه سال می‌گذرد که ما در این مجلس هیچ گونه اطلاعی از اوضاع ایران نداریم و گمان می‌کنم ماه ژوئیه ۱۹۲۱ آخرین فرصتی بود که موضوع این کشور در اینجا مطرح شد. به‌طوری که لردهای محترم می‌دانند روزنامه‌ها حوادث ایران را کمتر بررسی می‌کنند و به زحمت می‌شود جریان و وقایع آنجا را فهمید.» بعد هم می‌گویند گزارش بدهید

و بگویید چسرا میلیسپو Arthur Millspace) یک مسئول مالی امریکایی، را به ایران آورده‌اید؟ لرد کرزن نیز می‌گوید: «تصمیم‌های سیاسی ما بر طرح‌های دقیق مستقل است و چون یک افسر ایرانی دیده وضع کشورش نابسامان است بر اساس عرق ملی‌اش همراه با دو، سه هزار نفر کشور را می‌گیرد. چون اگر قرار بود مثل قرارداد ۱۹۱۹ دم خروس آشکارا بیرون بزند که انگلیس پشت این ماجراهاست، باز همان جو ضدانگلیسی و تبعات حداقل سیاسی برای انگلستان وجود می‌آمد. انگلستان برای آنکه در ایران بماند و به غارت خودش ادامه بدهد، نمی‌خواست نزد مردم ایران مغفور باشد. با این تفصیل در ایران ممکن نبود کودتای این دو دولت انگلستان صورت بگیرد.

این نگاه ما را به ایسن متهم نمی‌کند که گرفتار تئوری توطئه شده‌ایم؟

نه، این طور نیست، نفوذ انگلستان و اینکه حاکمیت ایران اسیر دست انگلستان شده بود واقعیت است. حتی لرد کرزن در ۱۶ نوامبر سال ۱۹۲۰ راجع به اهمیت ایران برای انگلستان در مجلس لرها با صراحت می‌گوید: «ایران یکی از منافع مهم انگلستان است و مطمئن هستم هیچ‌کس با این حرفم مخالفت نخواهد کرد.» یعنی در انگلستان هیچ‌کس مخالف این حرف نبود که ایران یکی از منافع مهم انگلستان است. آیا شما یک منفعت مهم را همین طوری به خودش شریطی که رقیب شما هم میدان را ترک کرده و بعد از ۱۰۰ سال تلاش برای بلعیدن ایران حلاله که بهترین موقعیت برای بلعیدن و نابودی ایران است، ناگهان در فاصله نسبت قرارداد ۱۹۱۹ تا کودتا که فاصله چندانی هم نیست، یک مرتبه کل برنامه‌ها پتان به‌هم می‌خورد و تصمیم می‌گیرید در امور ایران دخالت نکنید؟ این سیاستی است که کابینه‌های مختلف انگلستان بیش از ۱۰۰ سال از آن پیروی کرده‌اند، که ایران یکی از منافع مهم آنهاست و بر همین اساس است که با روس‌ها ایران را تقسیم می‌کنند و بعد به سمت مستعمره کردن ایران می‌روند. حتی تقی‌زاده نیز در مقالاتی که در سال‌های ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ نوشته با صراحت به اسیر شدن در دام سیاست‌های روسیه و انگلستان اشاره می‌کند. البته چون تقی‌زاده وابستگی به سیاست انگلستان در ایران داشت، معمولاً وزن دخالت‌های روسیه را بالا می‌برد و

نظامی انگلستان در جنوب ایران بودند (پلیس جنوب) و هم نیروی شمال Northern force. آبرون سایید هم اتفاقاً در این قالب آمد. ژنرال دیکسون نیز به همراه هیئت نظامی برای اجرای قرارداد ۱۹۱۹ آمد ولی عوامل طرفدار کودتا در سفارت انگلیس دیکسون را بیرون می‌کنند و به او تهمت می‌زنند که این جاسوس امریکایی‌ها است و اتفاقاً ما بخشی از انگلیسی بودن کودتای ۱۲۹۹ را از زبان دیکسون می‌شنویم. دیکسون می‌گوید موقعی که داشتم از ایران خارج می‌شدم، اسمیت را دیدم و با او صحبت کردم. یکی از ویژگی‌های اسمیت دهن‌لقی او بود و همین ویژگی او کمک زیادی به من کرد که بفهمم حدسم درست بوده و انگلیس در کودتا دخالت جدی داشته است. اسمیت با صراحت اعتراف کرد که من نیروهای قزاق را سازماندهی و روانه تهران کردم.

در این دوران انگلیسی‌ها توانستند قوای قزاق را تحت کنترل خودشان دربیارند. کلنل اسمیت (Colonel Smith) یکی از چهره‌های شاخص انگلیسی‌هاست که ماه‌ها قبل از کودتا در قزوین مستقر می‌شود و اداره اطلاعات انگلستان را در قزوین اداره می‌کند و بعد هم در رأس قوای قزاق قرار می‌گیرد. دو تا از عوامل نظامی کودتا دقیقاً عوامل اسمیت هستند. یکی مازور مسعودخان کهپان است که جزو عوامل کودتاست و بعد از کودتا هم مدت کوتاهی وزیر جنگ می‌شود، معاون اسمیت است و رضاخان جاسوس اسمیت است. اتفاقاً یکی از شناس‌های مردم ایران در تاریخ‌نگاری مربوط به این دوره حاصل مخالفت امریکایی‌ها و انگلیسی‌هاست که به‌واسطه این مخالفت، امریکایی‌ها یک‌سری اسناد را افشا می‌کنند، منتها همه این مخالفت‌ها بر سر قرارداد ۱۹۱۹ است. البته علاوه بر امریکایی‌ها اسنادی هم از فرانسوی‌ها منتشر شده که حکایت از انگلیسی بودن کودتا دارد.

علت مخالفت امریکایی‌ها با انگلیسی‌ها و افشاگری‌ها پشان چه بود؟

امریکایی‌ها با انگلیسی‌ها بر سر قرارداد ۱۹۱۹ درگیر بودند، چون انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها بعد از جنگ جهانی اول اساساً امریکایی‌ها را در این منطقه نادیده گرفته و کل منطقه را بر اساس قرارداد سان‌رمو (Sanremo) بین خودشان تقسیم کردند و چیزی به امریکایی‌ها ندادند، در حالی که امریکایی‌ها تقریباً از سال ۱۸۷۲ در این منطقه بودند. بعضی‌ها می‌گویند امریکایی‌ها از دکتربن مونروئه (Monroe Doctrine) که تبعیت می‌کردند که امریکایی‌ها را در خود قاره امریکا محدود می‌کرد، در حالی که این‌طور نبود. در همان زمان که دکتربن مونروئه اجرا می‌شد، امریکایی‌ها از طریق فنی، تجاری و فرهنگی و از طریق میسسیونرهای تئیسیری و مسیحی‌چی این منطقه کار می‌کردند. مثلاً از سال ۱۸۷۲ امریکایی‌ها در خود ایران در تجارت ترابک حضور جدی دارند و هر چه می‌گذشت توقع بیشتری داشتند اما چون این منطقه نفتی است و انگلیس و فرانسه آن را میان خود تقسیم کرده و به امریکایی‌ها هیچی ن داده بودند. لذا امریکایی‌ها کاملاً در مقابل قرارداد ۱۹۱۹ ایستادند و دست به افشاگری می‌زدند. اما در سال ۱۹۲۱ یعنی کمی بعد از کودتا، انگلیسی‌ها و امریکایی‌ها با شرکت‌های نفتی امریکایی اجازه دادند در عراق امروز و بین‌النهرین آن زمان حضور یابند، ولی در ایران به هیچ وجه به آنها اجازه حضور ندادند. یک بار هم که یکی دو شرکت امریکایی آمدند امتحان کنند که ببینند آیا می‌شود در ایران کار کرد، ایمری (Imiri) سر کنسول امریکا، را به فرجیع‌ترین شکل ممکن در سال ۱۳۰۳ تهران کشتند تا به امریکایی‌ها بفهمانند کلاً فکر دخالت در مسائل نفتی ایران را از سرشان بیرون کنند.

با توجه به اسنادی که به آنها اشاره کردید چرا هنوز برخی در رسانه ملی بر عدم حمایت دولت انگلیس از کودتای رضاخان پافشاری می‌کنند؟

آنها می‌توانند اسناد را ندیده باشند، یعنی عمیقاً بررسی نکرده باشند، چون بالاخره این یک کار تخصصی است و باید وقت گذاشت و اسناد را خواند. بعد هم نباید قطعیت کرد و بر اساس احساسات و مسائلی که امروز مورد خویشاوند ما هست یانیتست، گذشته را قضاوت کنیم و راجع به آن حرف بزنیم. این مسئله دلایل مختلفی می‌تواند داشته باشد. ممکن است چهارچوب تحلیلی آنها درست نباشد که بخشی به این برمی‌گردد که ممکن است تاریخ آن دوره را نخوانده باشند. بخشی هم ممکن است به این برگردد که خوانده باشند، ولی چهارچوب تحلیلی‌شان کار آمد نباشد و غلط باشد. شاید هم بعضی‌ها به اتفاقات آن دوره دلبستگی دارند و دوست داشتند آن اتفاقات در ایران می‌افتاد و دوست‌ها هم دوست دارند که بيفتد. یعنی مثلاً آنها معتقدند رضاخان در ایران دولت مدرن تأسیس کرد و به‌زعم آنها این اتفاق باید می‌افتاد و رضاخان و پهلوی‌ها توسعه اقتصادی و فرهنگی به ایران آوردند، ولی توسعه سیاسی سرشان نمی‌شد. یعنی با رویکردهای فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی پهلوی مشکل ندارند. شاید بعضی‌ها هم می‌خواهند اشتباهات خودشان یا منسوبان خود را در آن دوره به‌شکلی توجیه و تحلیل کنند. این لزوماً به این معنا نیست که تحلیلشان درست است، ولی بالاخره دچار این اشتباه و خلط در تحلیل می‌شوند.

با تشکر از فرصتی که در اختیار ما قرار دادید.



رضاخان در جایگاه مهر اسپ سفیر هلند در تهران